

Subject: The Mindset of Iran's Negotiators Derived from Their Constitution

April 15, 2026

Mr. President,

Now that the Iranian regime's negotiators have departed, allow me to share a story—one I heard often during the ten years I lived and worked under the rule of the Ayatollahs, before becoming a United States citizen in 1989.

As you know, the Ayatollahs do not encourage people to read the Quran independently. If they did, many might find that the Constitution under which they govern stands, in practice, in tension with its spirit. Instead, the system relies heavily on Hadith—narratives attributed to early Islamic figures—some ancient, others reinterpreted to serve present-day needs.

One widely repeated story is attributed to Imam Sadegh. In it, Satan is asked how he spends his days. He replies:

“One day I go to America, the next to South America, then Europe, then Africa, then Asia, and then Southeast Asia.”

He is asked: “That is six days—what about the seventh?”

Satan answers:

“On the seventh day, I go to Qom, to the schools of the Ayatollahs—to study and learn.”

Often told with humor, this story reflects a deeper mindset—one that sees itself as intellectually and spiritually superior, capable of outmaneuvering any opponent.

To understand Iran's negotiators, one must see that they are not independent actors but executors of a constitutional doctrine. While the United States Constitution calls for liberty and general welfare, Iran's Constitution institutionalizes ideological struggle, embedding confrontation—especially toward the United States—into its framework.

This structure produces both external crisis and internal benefit. Tensions, sanctions, and isolation are not merely endured—they are used. They justify economic control, allowing regime elites to dominate trade, manipulate pricing, and extract vast wealth, often transferred outside Iran.

Meanwhile, the middle class has been dismantled. What remains is a narrow elite with wealth abroad and a majority living in hardship. Entire sectors, legal and illegal, fall under monopolistic control within a system overseen by the doctrine of Velayat-e Faqih.

This outcome is not accidental. Poverty and misery are not just consequences; they are pillars of stability. Combined with ongoing crisis, they form a foundation that sustains the regime.

This is why statements attributed to Qasem Soleimani—that millions could be sacrificed to preserve the regime—must be taken seriously. They reflect a governing philosophy. His elimination removed a key figure, but not the ideology behind him.

Therefore, the battlefield must change—not to military confrontation, but to constitutional understanding and, ultimately, change.

When a nation with Iran’s history, geography, and human potential is bound by a constitution that mandates ideological confrontation, its negotiators cannot act as conventional state actors. They are executing a mission.

This distinction is critical.

I respectfully urge a simple but powerful step:

Require that all officials engaged in negotiations with Iran read the Constitution of the Islamic Republic of Iran before entering the negotiating room.

Understanding that document is not academic—it is essential. Without it, we risk misreading intentions, overestimating flexibility, and trusting signals that are structurally constrained.

Respectfully,

Sohrab Chamanara

[www.CyrusForce.org](http://www.CyrusForce.org)

ترجمه فارسی

موضوع: طرز تفکر مذاکره کنندگان ایران بر اساس قانون اساسی آن

پانزدهم آوریل 2026

آقای رئیس‌جمهور،

اکنون که مذاکره‌کنندگان رژیم ایران محل را ترک کرده‌اند، اجازه دهید داستانی را با شما در میان بگذارم — داستانی که در طول ده سال زندگی و کارم تحت حاکمیت آیت‌الله‌ها بارها شنیده‌ام، پیش از آنکه در سال 1989 شهروند ایالات متحده شوم.

همان طور که می‌دانید، آیت‌الله‌ها چندان تمایلی ندارند که مردم عادی قرآن را به طور مستقیم مطالعه کنند. اگر چنین می‌کردند، بسیاری درمی‌یافتند که قانون اساسی‌ای که بر اساس آن بر مردم ایران حکومت می‌شود، در عمل با روح تعالیم آن در تضاد است. در عوض، این نظام به شدت بر احادیث تکیه دارد — روایاتی منسوب به شخصیت‌های اولیه اسلامی — که برخی از آن‌ها مربوط به قرون گذشته‌اند و برخی دیگر به گونه‌ای تفسیر یا برجسته شده‌اند که با نیازهای ایدئولوژیک امروز سازگار باشند.

یکی از این داستان‌های رایج به امام صادق نسبت داده می‌شود. در این روایت، از شیطان پرسیده می‌شود که روزهای خود را چگونه می‌گذرانند. او پاسخ می‌دهد:

یک روز به آمریکا می‌روم، روز بعد به آمریکای جنوبی، سپس اروپا، سپس آفریقا، سپس آسیا و سپس جنوب‌شرقی آسیا حاضران می‌پرسند: این شش روز شد — روز هفتم چه می‌کنی؟

شیطان پاسخ می‌دهد: روز هفتم به قم، به مدارس آیت‌الله‌ها می‌روم — برای یاد گرفتن و آموزش دیدن.

این داستان که اغلب با طنز و حتی افتخار نقل می‌شود، چیزی فراتر از یک شوخی ساده را نشان می‌دهد. این روایت بیانگر یک طرز فکر است — طرز فکری که خود را نه تنها توانمند، بلکه از نظر فکری و حتی معنوی برتر می‌داند، تا آنجا که باور دارد می‌تواند هر طرف مقابلی را فریب دهد یا بر او غلبه کند.

برای درک مذاکره‌کنندگان ایران، باید این واقعیت را در نظر گرفت که آنان بازیگران مستقل نیستند. آنان مجریان یک دکترین قانون اساسی هستند. در حالی که مقدمه قانون اساسی ایالات متحده در چند جمله کوتاه بر آزادی، آرامش داخلی و رفاه عمومی تأکید دارد، مقدمه قانون اساسی ایران — که حدود سه هزار کلمه را در بر می‌گیرد — مبارزه ایدئولوژیک را در ساختار خود نهادینه کرده است. این چارچوب، نوعی تقابل، به ویژه با آمریکا، را به‌عنوان بخشی از مأموریت تعریف می‌کند.

این ساختار همزمان موجب ایجاد بحران در خارج و منفعت در داخل برای رژیم می‌شود. تنش‌های بین‌المللی به ابزار تبدیل می‌شوند. تحریم‌ها، انزوا و درگیری‌ها نه تنها تحمل می‌شوند، بلکه مورد استفاده قرار می‌گیرند. این شرایط بهانه‌ای برای کنترل اقتصادی فراهم می‌کند و به نخبگان رژیم اجازه می‌دهد تا بر واردات و صادرات تسلط داشته باشند، قیمت‌ها را دستکاری کنند و از طریق کمیسیون‌ها و بیش‌اظهاری در معاملات، ثروت‌های کلانی را — که اغلب به خارج از ایران منتقل می‌شود — به‌دست آورند.

در همین حال، این نظام طبقه متوسط ایران را از بین برده است. آنچه باقی مانده، اقلیتی بسیار ثروتمند با دارایی‌های گسترده در خارج از کشور، و اکثریتی است که در فقر زندگی می‌کنند و به درآمدهایی کمتر از خط فقر وابسته‌اند. بخش‌های مختلف اقتصادی — چه قانونی و چه غیرقانونی — در انحصار قرار گرفته‌اند. از صنایع بزرگ گرفته تا فعالیت‌های بازار سیاه، همگی در چارچوبی عمل می‌کنند که در نهایت تحت نظارت اصل ولایت فقیه است.

نتیجه این وضعیت تصادفی نیست. فقر و فلاکت صرفاً پیامد سوءمدیریت نیستند؛ بلکه به ستون‌های ثبات رژیم تبدیل شده‌اند. هنگامی که این دو با بحران دائمی ترکیب می‌شوند، یک ساختار سه‌گانه شکل می‌گیرد که بقای نظام را تضمین می‌کند.

به همین دلیل، اظهاراتی مانند آنچه از قاسم سلیمانی نقل شده است — مبنی بر اینکه حاضر است میلیون‌ها ایرانی را برای حفظ نظام قربانی کند — باید جدی گرفته شود. این سخنان اغراق‌آمیز نیستند، بلکه بازتاب دهنده یک طرز تفکر حاکم هستند. حذف او به دستور رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده، دونالد ترامپ، یک فرد را از میان برداشت، اما ایدئولوژی شکل دهنده او همچنان باقی است.

از این‌رو، میدان اصلی باید تغییر کند. این میدان نباید صرفاً نظامی باشد، بلکه باید به سمت درک و در نهایت تغییر قانون اساسی هدایت شود.

زمانی که کشوری با تاریخ عمیق، موقعیت راهبردی و ظرفیت‌های انسانی عظیم مانند ایران، تحت قانونی اداره می‌شود که تقابل ایدئولوژیک را الزامی می‌داند، مذاکره‌کنندگان آن نمی‌توانند مانند بازیگران معمول در نظام بین‌الملل عمل کنند. آنان صرفاً در حال مذاکره بر سر سیاست‌ها نیستند؛ بلکه در حال اجرای یک مأموریت هستند.

این تمایز بسیار حیاتی است.

به همین دلیل، با احترام پیشنهاد می‌کنم یک اقدام ساده اما قدرتمند در نظر گرفته شود:

از تمامی مقامات — اعم از دموکرات، جمهوری خواه، مستقل، و هر فردی که در مذاکرات با ایران نقش دارد — خواسته شود که پیش از ورود به اتاق مذاکره، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را به دقت مطالعه کنند.

درک این سند یک موضوع صرفاً نظری نیست؛ بلکه یک ضرورت عملی است. بدون این درک، خطر آن وجود دارد که نیت‌ها را نادرست تفسیر کنیم، میزان انعطاف‌پذیری را بیش از حد برآورد کنیم، و به نشانه‌هایی اعتماد کنیم که به طور ساختاری محدود شده‌اند.

با احترام،

سهراب چمن‌آرا